بسم الله الرّحمن الرّحيم

ألحمد للّه الّذي قد حرّك أفلاك الذّوات بحركة جذب صمدانيّته وقد موّج أبحر الكينونات بما هبّت وفاحت عليها من أرياح عزّ فردانيّته وقد طرّز ألواح الوجود بالنّقطة الّتي اندرجت واندمجت فيها الحروفات والكلمات وأقمصها الطّراز الأوّليّة بما سبقت الممكنات في الوجود وقابلت الفيوضات والتّجلّيات قبل كلّ شئ عن الحضرة الأحديّة وألبسها القميص الآخريّة بما كانت مكمّل الكلمات اللّاهوتيّة ومنتهی كلمة التّوحيد في الجبروت الإثباتيّة وجعلها مبدء الكلمات التامّات بما ظهرت وبرزت عنها الحقائق والأعيان في الملكوت البدئيّة وقدّرها مرجع كلّ شئ بما رجعت إليها الحروفات العالية ودارت الدّائرة حول نفسها وظهرت الأوّليّة والآخريّة في القميص الواحديّة واتّحدت الظّاهريّة والباطنيّة في النّقطة الأحديّة وانكشف جمال هذه الآية الفرقانيّة فیيالمرآت الكينونيّة هو الأوّل والآخر والظّاهر والباطن وإنّا للّه وإنّا إليه راجعون وأُصلّي وأُسلّم علی أوّل جوهر قام به كلّ الشّئون الجوهريّة في ملكوت الأسماء والصّفات وعلی أوّل نور استنارت به زجاجة القلوب عند تجلّي الذّات وأوّل نفس هاج من مهبّ عناية اللّه وأحيی به هياكل التّوحيد وحقائق التّجريد من لطائف المجرّدات وآله الّذين بهم اشتعلت سراج المعرفة في قلوب العاشقين وكانوا في سماء العلم شموسا لائحات وفي حقّهم نزلت الآيات المحكمات والكلمات التامّات من لدی اللّه خالق الأرضين والسّموات

وبعد بر ناظر اين كلمات و واقف اين اشارات معلوم و مشهود بوده نظر بخواهش و طلب سالك مسالك هدايت و بنده حلقه بگوش شاه ولايت و طالب اسرارغيبيّه الهيّه و واقف اشارات خفيّه ربّانيّه محبّ خاندان و اهل بيت حضرت مصطفی و دوست درويشان و منظور نظر ايشان متوسّل بعروة اللّه الوثقی و السبب الاقوی علی شوكت پاشا ولد مرحوم آغا حسين پاشا - وفّقه اللّه لما يشاء - اين درويش اراده نموده كه شرح مختصری و تفسير موجز و مفيدی بحديث قدسی مشهور كه "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِأُعْرَف".

مرقوم دارد اگر چه در صدف هر كلمه از اين نغمه الهيّه و رنّه ربّانيّه لئآلی علم مكنون ما لانهايه مستور گشته ودر اوعيه هر حرفی از آن بحور معانی غير متناهيه مخزون گرديده ولكن رشحی از آن بحرموّاج و قطره از آن يمّ نظر بخواهش دوستان مترشّح ميگردد و اميدواريم كه در شرح اين كلمات قدسيّه و اشارات لاهوتيّه تأييدات خفّيه حضرت ربّ العزّة شامل گردد و اعانت و رحمت مكنونه او ظاهر شود و انّه لهو الملك المستعان.

و در كنائز مستوره و خزائن مخفيّه اين كلمات لاهوتيّه اسرار خليقه و علّت خلق موجودات و بعث ممكنات مخزون و مكنون گشته بدان ای طائر گلشن توحيد و ای عندليب بستان تجريد كه در معرفت اين حديث "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِأُعْرَف" بمعرفت چهار مقام احتياج است و اين حديث در لسان خواصّ و عوام جميعا مذكور است و در كلّ صحائف و كتب مسطور.

و امّا معرفت چهار مقام اوّل كنز مخفی است و ثانی مقامات و مراتب محبّت و ثالث مقام خلقت و امثال آن و رابع مقام معرفت.

بدانكه در عرف صوفيّه مذكور است كه غيب هويّت در مرتبه احديّت جميع اسماء از ساحت قدسش دور و بی‌اسم و صفت مشهور است زيرا اسماء حقّ مراياء صفاتست و صفات حقّ در مرتبه احديّه عين ذات حقّند بدون شائبه تفاوت و امتياز بقسمی كه سلطان عرصه علم و حكمت و پادشاه كشور ولايت حضرت علی ابن ابی طالب عليه التحيّة و الثناء ميفرمايد "كَمَالُ التَّوحِيدِ نَفْی الصِّفَاتِ عَنْهُ" بلی اسماء و صفات ذاتيّه ثبوتيّه از ذات حقّ در هيچ رتبه سلب نگردد ولكن در آن مقام اسماء و صفات از يكديگر منفصل نه و هم از آن ذات بی‌جهت ممتاز نيستند و حقائق شئونات الهيّه بعضی از بعضی و از آن ذات غير متعيّن ممتاز و تفصيل نگرديده نه علماً و نه عيناً مثلاً ما بين اسم عليم از بصير و سميع و اسماء ديگر و اين صفات ذاتيّه از ذات و حقائق و اعيانی كه قابل و منفعلند از اين اسماء و صفات فرقی آشكار نگشته بلكه اعيان و حقائق و ماهيّات اشياء در اين رتبه عزّ احديّه شئوناتی هستند مر ذات را بدون شائبه غيريّت از كمال وحدت و فنا و ذات احديّت را در اين رتبه اكبر كه ميفرمايد "كَانَ اللّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَئٍ" بكنز المخفی و غيب الهويّة و صرف الاحديّة و ذات بحت و لا تعيين صرف و غيب الغيوب و غيب الاوّل و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء ديگر تعبير نموده‌اند.

ديگر ذكر مقصود و ملاحظه كه نموده‌اند در هر كدام از اين تعبيرات سبب تطويل كلام گردد.

باری مثالی از برای اين مقام ذكر نمائيم تا مشهود و معلوم گردد حقيقت اين رتبه و مقام اگر چه از برای آن ذات احديّت بهيچوجه مثل نتوان زد زيرا از عقول و ادراك برتر و از تشبيه و تمثيل اعظمتر است در تصوّر ذات او را گنج كو تا در آيد در تصوّر مثل او چنانچه ميفرمايد ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَئٌ﴾ و دلائل بسيارو برهان بيشمار بر اين مطلب هست ولكن از برای آنكه شايد نفحه از روائح قدس احديّت و نسيمی از رضوان حكمت و معرفت بر مشام سالكين سبل هدايت و طالبين اسرار حقيقت بوزد و اطيار عقول و ادراك از آشيان حيرت و سرگردانی بر پرد لهذا خمر حيوان اسرار حقائق و معارف را در جام منير تشبيه و كأس رقيق تمثيل بر تشنگان باديه حيرت بنوشانند مثلاً در نقطه ملاحظه فرمائيد و بحروفات و كلمات كه چگونه در هويّت و حقيقت نقطه در كمال محو و فنا مطوی و مكنونند بقسمی كه بهيچوجه آثار وجود از حروف و كلمات مشهود نيست و از يكديگر هم امتيازی در ميان نه بلكه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه بهم چنين اسماء و صفات الهيّه و شئونات ذاتيّه در مرتبه احديّه فانی صرف و محو بحتند بقسمی كه نه رائحه وجود عينی استشمام نموده‌اند و نه علمی و اين نقطه اصليّه كنز مخفی اين حروفات و كلمات است و در او مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته چنانچه بدر منير افلاك علم و معرفت و نقطه و مركز دائره ولايت اسد اللّه الغالب (عليّ بن ابی طالب) - عليه التحيّة و الثناء - ميفرمايد "كُلَّ مَا فِی التَّوْرَاةِ وَ الإِنْجِيْلِ وَ الزُّبُورِ مَوْجُودٌ فِی القُرآنِ وَ كُلَّ مَا فِی القَرآنِ فِی الفَاتِحَةِ وَ كُلَّ مَا فِی الفَاتِحَةِ فِی البَسْمَلَةِ وَ كُلَّ مَا فِی البَسْمَلَةِ فِی البَاءِ وَ كُلَّ مَا فِی البَاءِ فِی النُّقْطَةِ وَ أَنَا النُّقْطَة" و هم‌چنين در احد ملاحظه فرمائيد كه جميع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نيست چه كه مبدء جميع اعداد احد است و اوّل تعيّن و ظهوراحد واحد است و از واحد جميع اعداد موجود شود حال اين اعداد در احد بكمال بساطت و وحدت منطوی بودند و كنز مخفی كلّ اعداد بود و از او ظاهر شدند پس ملاحظه فرمائيد كه با وجود آنكه از نقطه جميع حروفات و كلمات ظاهر و از احد كلّ اعداد مشهود نه نقطه اوّليّه از مقامات علوّ خود تنزّل نموده و نه احد از مراتب تقديس باز مانده.

باری اين مقام كنز مخفی است كه در لسان طايران گلزار توحيد و عندليبان گلشن تجريد مشهور و مذكور است و چون در غيب هويّه حركت حبّيه و ميل ذاتی كمال جلاء و استجلاء اقتضاء نموده و كمال جلاء در نزد بعضی از عارفين ظهور حقّ است سبحانه بنفس خود بصور اعيان و استجلاء مشاهده جمال مطلق است تجلّيات جمال خويشتن را در مراياء حقائق و اعيان لهذا شئونات ذاتيّه بواسطه فيض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم ظاهر گشته و اين اوّل ظهور حقّ است از كنز مخفی در حضرت علم و از اين ظهور اعيان ثابته بوجود علمی موجود شدند و هر كدام علی ما هو عليه در مرآت علم الهی از هم ممتاز گشتند و اين مرتبه ثانويّه مترتّب است بر مرتبه اوّليّه كه غيب احديتّست و اين مرتبه را بغيب ثانی و واحديّت و مرتبه اعيان ثابته تعبير نموده‌اند و اعيان ثابته صور علميّه الهيّه هستند كه رائحه وجود استشمام ننموده‌اند ولكن بوجود علمی موجود شدند و از هم ممتاز گشته‌اند و اين مرتبه ثانويّه نيز بكنز مخفی تعبير گردد زيرا كه اعيان و حقائقی كه معلومات حقّند در مرآت علم نيز بكمال خفا و بساطت و وحدت در ذات مندمج و مندرجند چه اگر بنحو تكثّر بودند خارج از دو قسم نبود يا از اجزائی بودند مر ذات را يا نه در صورت اجزاء تركيب لازم آيد در ذات حقّ و تركيب مستلزم احتياج است زيرا در وجود محتاج باجزاست و احتياج شأن ممكن است و حقّ سبحانه غنيّ بالذات است و در صورت غير اجزاء قديم است يا حادث اگر قديم است تعدّد قدماء لازم آيد و اگر حادث است اين نيز باطل است زيرا علم از صفات قديم است و علم بی‌معلوم ممكن نبود پس اين معلومات لم يزل در مرآت علم الهی موجود بوده و گذشته از اين لازم آيد كه ذات محلّ حوادث گردد و اين نيز باطل است ولكن بعضی از عارفين رموز غيبيّه و واقفين اسرار خفيّه الهيّه كه چشم از حدودات تشبيه و تمثيل عوالم كثرت بر دوختند و حجبات نورانيّه را بنار موقده ربّانيّه بسوختند و ببصر حديد و نظر دقيق در مقامات توحيد ملاحظه نمودند جميع اعيان و ماهيّات و حقائق و قابليّات را از ساحت قدس حضرت علم كه عين ذات حقّ است بعيد دانند ان شاء اللّه در بيان مراتب و اقسام خلقت مجملاً در همين رساله ذكر خواهد شد باری اين مرتبه و مقام كنز مخفی است كه مذكور شد و چون آن غيب هويّه بذاته لذاته تجلّی فرمود و بنفسه لنفسه ظهور نمود شاهد محبّت كه در سرادق ذات احديّت پرده نشين گشته جمال ظهور گشود و رخ بنمود.

بدان ای مخمور باده عشق و محبّت الهی و سر‌مست جام منير جذب و خلّت ربّانی كه مقام عشق و محبّت فوق عالم احصا و بيان طائر است و طائران عقول و افكار از ادراكش قاصر و واقفان اسرار خفيّه و عارفان رموز احديّه بيك جهة از حقيقت اين لطيفه ربّانيّه و دقيقه صمدانيّه دم نزدند و لب نگشودند زيرا عشق و محبّتی كه در ذات حقّ قبل از ظهور شئونات ذاتيّه از مرتبه احديّت در مرتبه اعيان علم افراخته و غيب هويّت بجمال خود در نفس خود نرد محبّت باخته كه مبدء جميع عشقها و شوقها و سرمايه همه محبّتها و شورها شد آن عشق و محبّت عين ذات حقّ بوده خارج و زايد بر ذات نبوده و ذات حقّ لم يزل غير معروف و غير موصوف بوده و ادراك هيچ مدركی بمعرفت حقيقت و كنه او پی نبرده و اگر طيور عقول و افكار دهرهای بی حد و شمار در هوای معرفت آن ذات احديّت پرواز نمايند شبری طيّ ننمايند.

بكنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دريا

و عشق و محبّتی كه از تجلّيات و فيوضات اين محبّت غيبيّه الهيّه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته و جميع سبحات و حجبات را بتابش و رخششی سوخته بقسمی كه از حقائق اين مخموران باده الست و اين مدهوشان می‌پرست جز ذكر دوست باقی نگذاشته و علمِ قدرت و عزّت إِذَا جَاءَ الحَقُّ زَهَقَ البَاطِلُ بر اتلال وجود اين اظلال فانی افراشته تا نفسی از اين جام روح بخش الهی ننوشد لذّتش نداند و تا قلبی باين نار موقده ربّانی نيفروزد تصوّرش نتواند "مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ" البتّه طيور عقول و افكاری كه از اسفل دركات ملك پرواز ننموده چگونه در جوّ سماء ملكوت و فضای جان فزای لاهوت طيران نمايند مگر آنكه بدائع رحمت الهی و لوامع مكرمت سبحانی او را احاطه نمايد و بجناح عزّ توحيد در رياض قدس تجريد پرواز نمايد تا بر اين كوثر عذب فرات وارد گردد و از اين چشمه حيات بنوشد و ازين فواكه جنّت قدسيّه مرزوق شود ولكن بعضی از متغمّسين ابحر معانی و راكبين فلك حكمت لدنّی ربّانی شوقا للطالبين و جذباّ للسالكين رشحی از طمطام معانی و طفحی از غمام معرفت سبحانی در مراتب و مقامات محبّت بيان نموده‌اند و دُرّ علم و حكمت را بالماس تبيان سفته‌اند و مراتب محبّت را بر چهار مرتبه معين نموده‌اند و اين عبد در اين رساله پنج رتبه ذكر نموده اگر چه در نزد اين ذره فانی بنظری مراتب محبّت بی حد و شمار است و بنظری در قميص وحدت آشكار است زيرا اختلاف مقامات محبّت از اختلاف مراتب و مقاماتست چه كه در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطيس احديّه مشهود است كه جذب حقائق كلّ شئ و كشش رقائق كينونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطيس احديّه مقام محبّت و خلّت است اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممكن بود مراتب محبّت هم بمقامات معدوده و مراتب محدوده معيّن گردد و از همين جهت كه اختلاف مقامات محبّت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقيقت لهذا اگر بنظر دقيق نظر نمائی و بصر را از ملاحظه اعداد و كثرت بپوشانی و بمنظر اكبر وحدت نظر نمايی و از مفازه مهلك تحديد بشاطی بحر توحيد وارد گردی ديگر قلم امكان را قدرت نه كه در اين مقام روحانی رقم كشد و لسان عالم فانی را جرئت و جسارت نه كه از اين مرتبه ربّانی دم زند باری بعضی از واقفين اسرار توحيد در بيان حقيقت محبّت بدين نغمه الهی و بدين رنّه صمدانی ترنّی نموده‌اند كه محبّت ميل حقيقی است بجمال خود جمعا و تفصيلاً و آن محبّت روحانی و ميل رحمانی يا از مقام جمع بجمع بود و آن شهود جمال هويّت است جمال و كمال خود را بذات خود بدون توسّط مجالی و مراياء كائنات و اين تجلّی و ظهور ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقين در كتم عدم مستور لكن ذات احديّت علم عشق و محبّت افراخته و اعيان مجتذبين در سرادق هويّت مخفی لكن معشوق حقيقت با جمال و كمال خويش نرد محبّت باخته و يا از جمع بتفصيل است چنانچه آن ذات يگانه در مظاهر بی حد و كرانه مشاهده انوار جمال خود نمايد و آن غيب احديّه در مرايای مصقوله و مجالی قدسيّه ملاحظه عكس طلعت بی‌مثال خود فرمايد و يا از تفصيل بتفصيل چنانچه اكثر افراد انسانی عكس جمال مطلق را در مراياء حقائق ممكنات مشاهده نمايند و اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه كنند و اين مقامی است كه ميفرمايد ﴿سَنُرِيْهِمْ آيَاتِنَا فِی الآفَاقِ﴾ كه مقام علم اليقين است.

و بدانكه بر عاشقان جمال بی‌مثال و مجذوبان حضرت ذوالجلال در بعضی از اوقات بحسب المجالی و المرايا تجلّی گردد چنانچه حضرت موسی علی نبيّنا و عليه السلام لمعان و بوارق تجلّيات غيب احديّت را در شجره لا شرقيّة و لا غربيّة مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هويّه را از آن نار موقده ربّانيّه استماع فرمود و از اين ندای جانفزای الهی و تجلّيات انوار فجر ربّانی در قلب مباركش سراج محبّت و مصباح خلّت و مودّت بر افروخت و حجبات غيريّت و كثرت را بين المظهر و المظهر بسوخت چنانچه سلطان سرير عزّت و مليك عرصه ولايت حضرت امام حسن عليه التحيّة و الثناء در اين مقام ميفرمايد "وَ عِنْدِی جَوْهَرُ عِلْمٍ لَوْ أَبُوْحُ بِهِ لَقِيْلَ لِی هَذَا يَعْبُدُ الوَثَنَا" و غمام فائض ابن فارض گفته "وَ كُلُّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهَا مُعَارٌ لَهُ بَلْ حُسْنُ كُلِّ مَلِيْحَةِ" بعضی از عارفين اينمقام را بعشق مجازی تعبير نموده‌اند لكن نه چنان است بلكه عشق مجازی شبح و صورت اين مقام است زيرا اينمقام از سازج تجريد و لطائف توحيد است و در عرف عاشقين و عارفين بتوحيد شهودی تعبير شده چنانچه حكايت كنند كه عارفی بديده صافی در عوالم ملك و ملكوت نظر ميكرد و از گورستانی گذر مينمود سائلی پرسيد كه چه ميكنی گفت غير آنچه مردم ميكنند زيرا مردم خدا را جويند و نيابند و من غير خدا را جويم و نيابم و يا آن ميل و محبّت از مقام تفصيل بجمع است و آن مشاهده و محبّت عاشقين و مجتذبين است جمال آن ذات احديّت و معشوق حقيقت را لكن منزّه از غبار تيره وسائل و وسائط و مبرّا از كدورت مجالی و مرايا و سالكين در اينمقام از كثرات وجود بواحد حقيقی ناظر گردند و چنان در تجلّيات جمال قديم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب جميل محو و مستغرق گردند كه از كائنات بی‌خبر شوند و از ممكنات سفر كنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال ذات احديّت مقرّ گزينند از قطره فانی ببحر باقی راجع گردند و سراج تحديد خاموش نمايند و مشعل توحيد بر افروزند و چشم از مشاهده اشراقات و تجلّيات شمس حقيقت در خاك پاك نمايند و در خورشيد افلاك نگرند و نظر را از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع نمايند و قمر منير را در سماء رفيع بانوار بی حد و حساب مشاهده فرمايند و اين مقامی است كه ميفرمايد ﴿إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ المُشْرِكِينَ﴾ اين رتبه چهارم از محبّت بود امّا رتبه پنجم از محبّت آن ميل روحانی و محبّت وجدانی عاشقان جمال احديّت است بجمال خود در نفس خود و اين مقام و مرتبه از محبّت از جمع بجمع حكايت نمايد زيرا اين مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطيفه ربّانی موجود گشته حقائق ملكوتی و ماهيّات جبروتی را از اين رائحه رضوان احديّت و نفحه گلشن هويّت نصيبی نه و نفوس مقيّده و ارواح محدوده را از اين مائده قدسيّه بهره نه.

و در اين مقام تجلّيات غنای بحت و استغناء بات از سلطان احديّه در حقائق سلاطين ممالك توحيد تجلّی گردد و غنای حقيقی و دولت دائمی يوم ﴿يُغْنَ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ﴾ در اين مرتبه اعزّ اعلی رخ گشايد و سالك در اين مقام از باديه محو و سرگردانی بر شاطی بحر بيكران و قلزم بی‌پايان ﴿وَ فِی أَنْفُسِكُم أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ و در گلستان حقيقت و بوستان هدايت ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَی بِنَفْسِكَ اليَومَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ داخل شود و لمعات تجلّيات جمال احديّت را از فجر جمال خود طالع بيند و روائح رضوان حقيقت را از رياض توحيد و گلشن تجريد كه در قلب مبروكش سرسبز و خرّم گشته ساطع يابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر كلّی و مسكنت واقعی بر غنای حقيقی و ثروت دائمی ابدی رسد جميع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بيند و جميع صفات رااز مطلع ذاتش باهر يابد جمال خود را در جمال حقّ فانی نگرد و جمال حقّ را در جمال خود باقی يابد چنانچه شمس فلك توحيد و بدر سماء تفريد حضرت خاتم النبيّين - صلّی اللّه عليه و سلّم - در عروج معارج احديّه از مزمار ندای جانفزای معشوق حقيقت و غيب هويّت تغنّی "قِفْ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ الحَبِيْبُ وَ أَنْتَ المَحْبُوبُ" استماع نمود و در گلزار ملك و ملكوت و گلستان حقيقت و لاهوت بدين نغمه الهی تغنّی فرمود كه "لِی مَعَ اللّهِ حَالَاتٌ هُوَ أَنَا وَ أَنَا هُوَ إِلَّا هُوَ هُوَ وَ أَنَا أَنَا" و در اين مقام ستاره هستی و وجود مقيّد در مغرب نيستی و فنا متواری گردد و آفتاب هستی مطلق از فجر احديّت بی‌نقاب سر بر آرد و طلوع فرمايد و اتّحاد ساقی و شراب و شارب آشكار گردد فَنِعمَ ما قال:

روح دل كو مست جام قدسی است

خود می و خود ساغر و خود ساقی است

باری اين مقام اعظم اكبر در مرتبه اوّليّه مختصّ است بشموس حقيقت كه از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را طلوع و غروبی نه و در مغرب ربّانی غروب نمودند و غروبشان را افولی و نزولی نه بلكه لم يزل از صبح الهی انوار جمالشان بر هياكل توحيد لائح و رخشنده است و لا يزال در وسط الزوال خورشيد طلعتشان بر حقائق تجريد روح بخشنده ولكن تجلّيات اين مقام از اين شموس لائحات در مراياء حقائق سالكين و طالبين تجلّی فرموده چنانچه اگر مرآت قلوب از كدورات عوالم كثرت و حدود ممتاز گردد تجلّيات اين مقام در او منطبع آيد و اگر زجاجه نفوس و مشكوة صدور بقوّت نفوس قدسيّه صافی و رقيق شود سراج فيوضات الهيّه در او مشتعل گردد.

باری ای سالك سبيل هدايت نظر را دقيق نما و بصر را رقيق فرما تا در اين پنج رتبه از مراتب محبّت كه ذكر شد جميع مقامات محبّت را كه در كلّ عوالم جمع و تفصيل وجمع جمع و تفصيل تفصيل مندمج و مندرج است ادراك فرمائی و همچنين بعضی از واقفين اشارات قدسيّه بر آنند كه محبّت حقّ بعباد ظهور تجلّيات الوهيّت و ابقاء صفات لاهوتيّت است در هياكل و مجالی ناسوتيّه و محبّت عبد بحقّ انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتيّه و ظهورات الوهيّه چنانچه گفته‌اند كه "محبّة اللّه للعبد ابقاء اللّاهوتيّة فی فناء الناسوتيّة و محبّة العبد للّه افناء النّاسوتيّة فی بقاء اللّاهوتيّة" و بهمين دو رتبه اختصار نموده‌اند و نسبت محبّت بحضرت ربّ العزّة حقيقت دانند ولكن نسبتش را بعبد مجازی دانند زيرا محبّت حقّ اصل است و سبقت داشته بر محبّت عباد چنانچه در آيه مباركه ميفرمايد ﴿فَسَوْفَ يَأْتِی اللّهُ بِقَومٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ﴾.

باری اين طير فانی اگر تا قيام الساعة در گلستان عشق بر شاخسار شوق ببدايع نغمات روحانی تغنّی نمايد مراتب و مقامات آن اتمام نپذيرد و بآخر نرسد لهذا بدين چند كلمه اختصار نموديم و امّا مقام خلقت بدانكه مخلوقات بر چند قسمند قسمی خلق ارحام است كه در ارحام خلق شوند و قسمی خلق الساعه است كه بنفسه متكوّن گردند چون حيوانات كه در اثمار توليد يابند و قسمی در بيضه موجود شوند و اين اقسام خلقت اجسام است ولكن خلق باطنيّه الهيّه و بعث خفيّه ربّانيّه خلقی ديگر و بعثی ديگر است و آن خلق ارواح قدسيّه است در هياكل موحّدين و در افئده عارفين و خلق اعيان و حقائق است در ملكوت سموات و ارضين اگر چه بعضی از عارفين اعيان و قابليّات و حقائق و ماهيّات را مجعول و مخلوق ندانند بچند دليل اوّل آنكه گفته‌اند كه شأن مخلوقات و مجعولات حدوث است و حادث آن است كه نبوده بعد بوجود آيد و اين حقائق و اعيان لم يزل در مرآت علم حضرت ربّ العزّة موجود و ثابت بوده چه كه علم بی‌معلوم ممكن نشود و علم از صفات ذاتيّه است كه عين ذاتست و قديم است پس اگر گوئيم كه اين حقائق و قابليّات حادث است استغفر اللّه معتقد بجهل در ذات واجب الوجود شده‌ايم چه وجود علم منوط بوجود معلومات است و اگر معلومات حادث بود لازم آيد كه از ذات حقّ قبل از خلق معلومات سلب علم گردد و اين كفری است صراح و ثانی آنكه بدلائل عقليّه و نقليّه ثابت و مبرهن است كه جبر باطل و در آفرينش حقّ بايد جور و اجبار نمود و عدالت كلّيّه الهيّه را ثابت كرد چه اگر گوئيم حقّ سبحانه كينونتی را بر سعادت و كينونتی را بر شقاوت خلق نمود اكراه و اجبار در خلقت لازم آيد و حال آنكه جعل و خلق ممكنات نسبت بآن سلطان وجود يكسان است چنانچه ميفرمايد ﴿مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ و همچنين ﴿وَ مَا خَلْقُكُمْ وَ مَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ و چون ثابت است كه حضرت ربّ العزّة موجودات و ممكنات را بطريق اجبار و اكراه خلق ننموده پس بايد بآنچه مقتضای قابليّت ايشان است خلق فرمايد تا خللی در عدل كلّی الهی و مقام اعطاء كلّ ذی حقّ حقّه راه نيابد در اينصورت جائز ننموده و نيست كه قابليّات موجود است و ماهيّات ممكنات معدوم بوده و بعد موجود شدند و آنچه مقتضای ذاتی ايشان است از سعادت و شقاوت طلب نمايند زيرا در اينصورت اين ماهيّات و قابليّات شئ نبوده بلكه عدم صرف بوده چگونه وجود را قابلند و عدم را قابليّت وجود نبود چه كه اتّصاف شی بنقيض خود ممكن نبود پس باين دلائل عقليّه اين حقائق كه گاهی تعبير از آن بماهيّات و قابليّات و اعيان نمايند لم يزل بوجود علمی موجود و در مرآت ذات حقّ بنحو بساطت و وحدت مندمج و مندرج بوده نه بنحو تكثّر چه وجود كثرت در ذات واجب الوجود نقص است بدلائلی كه از پيش گذشت ولكن بعضی از واقفين اشارات خفيّه و متعارجين معارج احديّه بر آنند كه حقائق و قابليّات مخلوق و مجعولند و اعيان و ماهيّات حادث و معلول و رائحه از روائح قدس لا اوّليّه استشمام ننموده‌اند و نسيمی از رياض عزّ قدم استنشاق نكرده‌اند و در رضوان توحيد بر اغصان تجريد و افنان تفريد بدين نغمه لاهوتی و رنّه ملكوتی در كشف اشكالات و رفع محذوراتی که از پيش گذشت در تعلّق علم بمعلومات تغنّی نموده‌اند و بچند دلائل متقنه و براهين محكمه در اينكه علم الهی مستلزم و تابع معلومات نيست تمسّك و تشبّث جسته دليل اوّل آنكه استدلال نموده‌اند بر اينكه صفات و اسماء ذاتيّه ثبوتيّه از عليم و بصير و سميع و سائر صفات ذاتيّه در عالم احديّه عين ذات حقّ است بدون شائبه غيريّت و امتياز بين الصفات و الذات بقسمی كه در مرتبه ذات علمی غير از ذات نه و ذاتی دون علم نه بلكه در آن مرتبه علم عين ذات و ذات عين سمع و سمع عين بصر و بصر عين حيات و حيات عين ذات است چنانچه در كتب شيخ اكبر از فتوحات و فصوص اشاره باين مطلب بلند اعلی بسيار است و اين اطلاقات متعدّده متكثّره بر آن ذات احديّت از سميع و بصير و عليم تعبيرات كماليّه و عنوانات شئ واحد است والّا در آن مرتبه اكبر اعظم صفاتی غير ذات موجود نه چنانچه پادشاه عرصه ولايت و عنقاء مشرق علم و حكمت حضرت علی بن ابی طالب كرّم اللّه وجهه ميفرمايد "كَمَالُ التَّوْحِيْدِ نَفْیِ الصِّفَاتِ عَنْهُ" چه اگر در بين صفات و آن ذات احديّت فرقی آشكار و امتيازی نمودار بود خارج از دو جهت نبود يا جزء ذات بودند يا خارج از ذات در صورت اجزاء تركيب لازم آيد و آن نيز بدلائل عقليّه و نقليّه باطل است و در صورت غير اجزاء تعدّد قدماء لازم آيد و آن نيز بدلائل عقليّه و نقليّه باطل است پس ثابت و مبرهن گشت كه جميع صفات ثبوتيّه عين ذات احديّت است بدون امتياز و اختلاف واحدی بكنه ذات او پی نبرده و حقيقت آن جوهر الجواهر را درك ننموده لم يزل در علوّ تقديس و سموّ تسبيح خود منزّه از ادراك موجودات و مقدّس از احاطه عقول ممكنات بوده چنانچه شمس سماء تفريد و شمع شبستان توحيد خلاصة‌المرسلين خاتم النبيّين - صلّی اللّه عليه و سلّم - در مقام معرفت آن ذات احديّت بنغمه "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ" در فضای ملك و ملكوت تغنّی نموده‌اند و برنّه "رَبِّ زِدْنِی فِيْكَ تَحَيُّرًا" بر اغصان شجره وجود ترنّی فرموده‌اند زيرا علم بهر شی احاطه بآن شئ است تا نفسی بر شی احاطه ننمايد حقيقت آن را ادراك نكند چنانچه ميفرمايد ﴿وَ لَا يُحِيْطُونَ بِشَئٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾ و همچنين ميفرمايد ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيْطُوا بِعِلْمِهِ﴾ و اين بسی واضح و آشكار است كه هيچ موجودی نتواند كه احاطه بر آن ذات احديّت بنمايد پس چون ثابت گشت كه معرفت ذات حقّ ممتنع و محال است و معرفت علمی كه عين ذات حقّ است نيز ممتنع و محال است چه كه بين ذات و صفات بهيچ وجه من الوجوه فرقی موجود نه در اينصورت آن علمی كه عين ذات است هيچ نفسی بكنه او پی نبرده و ادراك و تعقّل ننموده تا مطّلع گردد و ملاحظه نمايد كه علم حقّ باشياء چگونه است مستدعی معلوماتست يا نه و تابع حقائق و قابليّات اشياء است يا نه بلی در حيّز امكان علم بی‌معلوم ممكن نگردد ولكن در ذات هيچ نفسی ادراك ننموده و در امتناع معرفت شئون و صفاتيكه عين ذات حقّ است بلبل بستان تمجيد و عندليب گلستان تجريد اسد اللّه الغالب (عليّ بن ابی طالب) - كرّم اللّه وجهه - باكمل بيان و افصح تبيان بيان نموده‌اند و حقيقت اين مطلب بلند اعلی را بچند كلمات لطيفه مكشوف و عيان فرموده‌اند اينست بيان آنحضرت كه ميفرمايد "مَنْ سَئَلَ عَنِ التَّوْحِيْدِ فَهُوَ جَاهِلٌ وَ مَنْ أَجَابَ عَنْهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ عَرَفَ التَّوْحِيْدَ فَهُوَ مُلْحِدٌ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ التَّوْحِيْدَ فَهْوُ كَافِرٌ" يعنی اگر نفسی از توحيديكه عين ذات احديّت و غيب هويّت است سئوال نمايد دليل بر جهل آن سائل است زيرا سؤال از شئ كه ادراك آن ممتنع و محال است مدلّ بر جهل و نادانی است و هر نفسی هم كه اين سؤال را جواب گويد از برای آن واحد احد شريك و مانندی جسته زيرا آنچه بعقل و ادراك خود تعقّل و تصوّر نموده آن صور خياليّه و تصوّرات عقليّه خود او است و آن غيب الغيوب معروف هيچ نفسی و معلوم هيچ عالمی نگردد پس آنچه ادراك و تصوّر نموده آن را شريك حضرت حقّ سبحانه انگاشته و هر نفسی كه ادّعای معرفت توحيدی كه عين ذات حقّ است نمايد ملحد است زيرا آنچه بعقل و ادراك خود شناخته و درك نموده آن غير ذات حقّ است پس در معرفت الحاد نموده است و هر نفسيكه عارف بتوحيد آن ذات يگانه نظر باثار و افعال نكرد كافر است چنانچه اگر در ذرّات ملك و ملكوت نظر نمائی جميع را آيات مدلّه بر توحيد آن سلطان احديّه ملاحظه كنی فامّا دليل ثانی بر اينكه علم حقّ سبحانه و تعالی تابع معلومات نه آنكه گفته‌اند بدلائلی كه از پيش گذشت ثابت و مبرهن شد كه علم عين ذات حقّ است بدون شائبه تخالف و تغاير يعنی ذات بتمامه عليم است و ذات بتمامه سميع است و همچنين سائر صفات ذاتيّه اگر چه بعضی از علماء گفتند كه نه عين ذات است و نه خارج از ذات زيرا اگر گوئيم عين ذات است بدون امتياز نفی علم لازم آيد و اين نقص است ولكن مقصود اين نيست بلكه عوالم الهيّه مالانهايه است و در هر عالم اسماء و صفات حكمی دارد در عالم احديّه عين ذات است و در عالم واحديّه ممتاز از ذات و اين مراتب احديّه و عماد واحديّه و الوهيّه لم يزل باقی و بر قرار بوده چنانچه شخصی در حضور يكی از اوليای الهی حديث "كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَئٍ" بر زبان راند چون آن واقف اسرار مكنونه استماع نمود فرمود "الآنَ يَكُون بِمِثْلِ مَا قَدْ كَانَ" باری اگر علم حقّ سبحانه مستدعی و مستلزم معلومات و مقتضی قابليّات اشياء بود ذات او مستدعی و مقتضی آنست و اين باطل است زيرا طلب و اقتضاء مستلزم احتياج است و احتياج صفت ممكن است نه واجب و حقّ سبحانه غنيّ بالذات است.

و امّا دليل ثالث آنكه گفته‌‌اند كه علم ممكن تابع و مقتضی معلوماتست و بدون معلوم ممتنع و محال است و اگر علم واجب نيز تابع و مستدعی معلومات بود آن نيز علم ممكن است و اين واضح و ثابت است كه آنچه در امكان است در حقّ محال است چه كه بهيچ وجه مماثلت و مشابهت و مجانست و موافقت ما بين خالق و مخلوق و وجوب و امكان و حقّ و خلق نبوده و نيست زيرا لم يزل صفت حقّ سبحانه قدرت و عزّت و غناء بحت بوده و شأن مخلوقات و ممكنات ذلّت و مسكنت و فقر صرف و آنچه صفات ذاتيّه كه از برای ممكنات و موجودات ثابت است آن جوهر الجواهر و حقيقة الحقائق در علوّ تنزيه و سموّ تقديس خود از آن صفات منزّه و مبرّاست در اين صورت چه مناسبتی بين وجوب و امكان و حقّ و خلق بوده پس باين دليل علم حقّ تابع معلومات نبوده و نيست زيرا علم ممكن مستدعی آن است و امّا دليل رابع آنكه گفته‌اند اگر اعيان و قابليّات اشياء در ذات حقّ موجودند عين ذات حقّند پس قابليّات و حقائق نيستند زيرا واضح و مبرهن است كه عالم غير معلوم است بلی عالم عين معلوم است و اين علم شئ است بنفس خود و امّا بغير خود البتّه غير معلوم است پس اگر اين حقائق و اعيان عين ذات است بدون تكثّر و اختلاف پس معلومات نيستند چگونه طالب وجود باشند و حال آنكه ذات حقّ سبحانه موجود است و او را احتياج علی‌حده نباشد بوجود باری باين دلائل كه ذكر شد تمسّك و تشبّث جسته و ثابت نموده‌اند كه علم حقّ تابع معلومات نبوده تا نفسی معتقد بر اين گردد كه حقائق و اعيان مخلوق و مجعول نيستند چه كه استدلال نموده‌اند كه علم از صفات قديم است و معلومات در حضرت علم ثابت و بوجود علمی موجود بوده‌اند و بقديم جعل تعلّق نگيرد زيرا مجعول مستلزم حدوث است.

خلاصه مطلب آنكه در علم دو ملاحظه نموده‌اند يك ملاحظه عينيّت و حقيقت و ديگر ملاحظه فعليّت چنانچه از ذكر علم علميكه عين ذات حقّ است قصد كنند و يا علميكه تابع و متعلّق بمعلومات است اراده نمايند اوّل را قديم و عين ذات حقّ دانند و ثانی را حادث و عين اشياء ملاحظه نمايند و دليل بسياری بر اين مطلب ذكر نموده‌‌اند ولكن اين رساله گنجايش ذكر ندارد.

 باری از اين جهت كه علم متعلّق بمعلوماترا حادث دانند معلومات را كه حقائق و قابليّات اشياء است نيز حادث و مجعول و مخلوق دانند و همچنين گفته‌اند كه قابليّات و مقبولات در يك زمان موجود شدند و در يكحين منجعل گرديده‌اند مثلاً گفته‌اند كه جميع اشياء مركبّند از دو چيز يكی قابل و ديگری مقبول و مقصود از مقبول مادّه و هيولا است و مراد از قابل هيئت و صورت كه آن مادّه را از حيّز لا تعيّن و اطلاق بتقيّد آورد و از لا حدّ بعرصه حدود كشاند و بصورت مخصوصه معيّنه متعيّن گرداند مثلاً در حروفات و كلمات ملاحظه نمائيد كه از دو شئ تركيب شده‌اند يكی مادّه كه مركب و مداد است و مقبول است و ديگری هيئت و صورت حروفات و كلمات است كه قابلست حال اين مادّه مخصوصه و هيئت مخصوصه در يكزمان خلق شدند اگر چه مادّه كلّيّه قبل از هيئت مخصوصه خلق شده است چنانچه مشهود است كه قبل از وجود اين صور و اشكال مخصوصه در خارج مركب بوجود خارجی موجود بوده و بصورت معيّنه و هيئت مخصوصه متعيّن نگشته و لياقت صور كلّ حروفات و استعداد و صلاحيّت تشكل بهيئت جميع كلمات داشته منحصر و مخصوص بهيئت و صورتی معينّه نبوده و همچنين هيئت و صورت كلّيّه قبل از مادّه مخصوصه موجود بوده چنانچه قبل از وجود مادّه مخصوصه كه مركب و مداد باشد هيئت كلّيّه و صورت كلّيّه حروفات و كلمات در ذهن كاتب بوجود ذهنی موجود بوده ولكن هيئت كلّيّه و مادّه كلّيّه نيز با هم خلق شده زيرا ممكن نبوده و نيست كه شئ وجود خارجی داشته باشد و بهيئت متصوّر نباشد زيرا مادّه و هيولا در وجود محتاج صورت است و هيئت و صورت در ظهور محتاج مادّه است چنانچه گفته‌اند:

 هيولا در بقا محتاج صورت تشكل كرده صورت را گرفتار

و اين دور باطل نيست و اين را بمتصادقان و متضايفان تعبير نموده‌‌اند زيرا دور باطل آن است كه شئ موقوف بچيزی بود كه آن موقوف باوست در يكرتبه يا دو رتبه و چون مشهود شد كه مادّه مخصوصه و هيئت مخصوصه در يكحين خلق شده و هيئت كلّيّه و مادّه كلّيّه نيز در يك آن خلق شد پس قابليّات و مقبولات در يكزمان موجود شدند و تقدّمی جز بالذات در ميانشان نيست.

و امّا آنچه از پيش گذشت كه اگر ايجاد و حدوث بحقائق و قابليّات تعلّق گيرد اكراه و اجبار در آفرينش حقّ و غنيّ مطلق لازم آيد و اين منافی عدالت كلّيّه و رحمت منبسطه الهيّه است زيرا اگر حقّ سبحانه قابليّتی را از سجين و قابليّتی را از علّيين خلق فرمايد عدالت ربّانيّه مشهود نگردد اين حرفی است تمام ولكن كسانيكه قائل بحدوث حقائق و قابليّات گشته‌اند بر آنند كه خلق و ايجاد و فعل حقّ نسبت بجميع مجعولات و مخلوقات يكسانست بدون فرق و تفاوت ولكن مجعولات و مفعولات هر كدام برضا و طلب خود رتبه از وجود را قبول نموده‌‌اند مثلاً در شمس و اشعّه آن ملاحظه نمائيد كه نسبت افاضه و فعل او بجميع اشعّه يكسان است ولكن اشعّه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ دور از شمس مقرّ گزيده‌اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف گشته‌اند حال ملاحظه نمائيد اشعّه كه از شمس سما در اطراف و اكناف و محلّ بعيد و مكان قريب منتشر و پراكنده گرديده‌اند نه اين است كه شمس بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مكان بعيد قرار داده بلكه بهيچ وجه در افاضه وجود تفاوت و توفير بهيچ يك نگذاشته و جميع را بيك تجلّی ظاهر نموده ولكن هر كدام بطلب خود مقام و مرتبه را قبول نموده و همچنين آنچه از پيش گذشت كه اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند چگونه موجود شدند و حال آنكه عدم را لياقت وجود نه چه كه اتّصاف شئ بنقيض خود ممكن نبوده و نيست در جواب گفته‌اند كه اين حقائق و قابليّات معدوم صرف نبوده بلكه در مرتبه امكان بوجود امكانی موجود بودند و لكن نه بوجود اعيانی و فرق در ميان وجود اعيانی و وجود امكانی بسيار است ديگر ذكر آن سبب تطويل گردد.

باری بعضی از عارفين كه بسموات معانی عروج نموده‌‌اند اعيان و حقائق و قابليّات را قديم و غير مجعول دانند و بعضی ديگر از واردين شريعه علم و حكمت ماهيّات و حقائق را مجعول و مخلوق و حادث شمرند و اين عبد فانی بيانات و استدلالات هر دو طائفه را باتمّ بيان و اكمل تبيان در اين رساله ذكر نموده ولكن در نزد خود اين عبد جميع اين بيانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل و فتوری زيرا اگر چه منظور يكی است و لكن نظرات عارفين و مقاماتشان متفاوتست و هر نظری بالنسبه بمقام و مرتبه كه ناظر در آنمقام واقف است تمام و كمال است.

و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال كه اختلاف اقوال اوليا از اختلاف تجلّيات اسماء حقّ و اختلاف مظهريّت است زيرا در كينونت هر مرآتی از مراياء صفات حقّ و حقيقت هر مظهری از مظاهر غنی ّمطلق اسمی از اسماء حقّ بر سائر اسماء سلطنت نمايد اگر چه انسان بخلعت "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقويم" سر‌افراز گشته و قميص روحانی ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الخَالِقِينَ﴾ در بر نموده چه كه حضرت حقّ سبحانه هر شئ از ممكنات و موجودات را باسمی از اسماء تجلّی فرموده چنانچه بعضی از اولی العرفان گفته‌اند كه ملائكه مظاهر سبّوح و قدّوسند و شياطين مظاهر يا مضلّ و متكبّرند و همچنين سائر اشياء هر كدام در ظلّ تجلّيات اسمی از اسماء حقّ موجودند و اگر اين لطيفه ربّانی و دقيقه صمدانی يك آن از شئ منقطع شود البتّه معدوم صرف و مفقود بحت گردد ولكن انسان مطلع الفجر است يعنی بدايت روز وحدت و هدايت است و انتهاء ليل كثرت و ضلالت و مرآت منطبعه از جميع اسماء متضادّه متغايره است و منبع ظهور كلّ صفات الوهيّت و ربوبيّت است زيرا عالم انسانی عالم كلمات تامّاتست اين است كه ميفرمايد "خَلَقَ اللّهُ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ" ای علی هيئة اسمائه و صفاته.

باری با وجود آنكه مطلع ظهور كلّ اسماء الهيّه و مشرق طلوع كلّ صفات ربّانيّه است لكن يك اسم از اسماء الهيّه در او اشدّ ظهوراً و اكبر بروزاً است كه كينونتش از آن اسم بدء شده و بآن اسم عود نمايد خلاصه مطلب آنكه بعضی از اوليای الهی چون تشعشع انوار جمال باقی را در علوّ تنزيه و رفرف تقديس بچشم باقی ملاحظه نمايند لهذا از شئونات كلّ عوالم ذات احديّه را تسبيح و تقديس نمايند زيرا كه در كينونت اين هياكل صمدانی اسماء تقديس و تنزيه تجلّی نموده و بعضی از عارفين اسرار خفيّه مظاهر اسماء الوهيّت و ربوبيّتند اين است كه در اينمقام انوار جمال ربّ الارباب را بی ‌وجود مربوب و خالق را بدون مخلوق و عليم را بی معلوم مشاهده ننمايند.

و امّا بعضی از واقفان رموز احديّه اگر چه در افئده و حقائقشان يك اسم از اسماء الهيّه اشدّ ظهور است ولكن از هر اسمی از اسماء حقّ و صفتی از صفات غنيّ مطلق در كينونتشان عكسی مشهود است و انواری مشهور از اين جهت در مقام تنزيه صرف و تقديس بحت كه ميفرمايد "كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَئٍ" آن ذات احديّت را قديم بالذات و الصفات مشاهده نمايند لكن منزّه از وجود معلومات و حقائق موجودات و در اين رتبه ماسوی اللّه را معدوم صرف و مفقود بحت شمرند اين است در اينمقام حقائق و موجودات و ممكنات را حادث بينند قديمی جز ذات حقّ موجود ندانند و در مقام ديگر كه مقام تجلّيات اسم عليم و اسماء الوهيّت و ربوبيّت است حقائق اشياء را نيز قديم شمرند و علم را تابع معلومات ملاحظه نمايند.

ای سالك مسالك هدايت در مغرب نيستی و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر در قميص فقر و افتقار از ما سوی اللّه فرو بر تا از جيب رحمت ذوالجلال سر برآری و در هوای عشق و جذب پرواز كن تا برفرف علم و حكمت صمدانی عروج نمائی و چشم را از غبار تيره عوالم ملك و ملكوت پاك و طاهر كن و بعين اللّه الناظره و بصر حديد در صنع جديد بديع الهی مشاهده فرما تا اين اسرار مستوره و رموز مخفيّه الهيّه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی و در جنّت احديّه كه مقام اتّحاد كلّ كثرات است نظر برجوع بواحد حقيقی وارد گردی اين است نصيب نفوسيكه بانفاس قدسی مؤانست جسته‌اند اذا فاسع بذاتك و روحك و قلبك و فؤادك الی هذا المعين الّذی تجری منه سلسبيل حكمة اللّه الملك العزيز الوهّاب.

و امّا مقصود از معرفت بدان ای سالك سبيل هدی كه ابواب معرفت كنه ذات حقّ مسدود است بر كلّ وجود و طلب و آمال در اين مقام مردود هرگز عنكبوت اوهام بر اغصان عرفان حقيقت عزيز علّام نتند و پشه خاك پيرامن عقاب افلاك نگردد حقيقت نيستی چگونه هويّت هستی را ادراك كند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زيرا كه لطائف حقائق جوهريّات موجودات و بدائع جواهر مجرّدات ممكنات بكلمه امر او و آيتی از آيات او خلق شده و بيك تجلّی از اشراقات شمس مشيّت او موجود شده و اگر متعارجين سماء عرفان و متصاعدين ملكوت حكمت و ايقان ببقاء ذات احديّت در هوای بی‌منتهای معرفت كنه آن جوهر الجواهر پرواز نمايند البتّه شبری طيّ ننمايند و بحقيقت راه پی نبرند جمله ادراكات بر خرهای لنگ حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ اينست كه سيّد الاوّلين و الآخرين در اينمقام اظهار عجز و فقر را كمال علم و غاية القصوی حكمت دانسته‌اند و اين جهل را جوهر علم شمرده‌اند چنانچه ميفرمايد "مَا عَرَفْنَاَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ" و همچنين ميفرمايد "رَبِّ زِدْنِی فِيْكَ تَحَيُّرًا" و در اينمقام جز حيرانی صرف و سر گردانی بحت تحقّق نيابد زيرا ادراك شئ مر شئ را منوط بدو چيز است اوّل ‌احاطه است يعنی تا شئ بر شئ احاطه ننمايد ابداً ادراك كنه او نتواند و اين معلوم است كه هيچ نفسی بر ذات حقّ احاطه ننموده تا بكنهش پی برد و يا از رياض عرفان حقيقت ذاتش رائحه استشمام نمايد و علم و ادراك بی‌احاطه تحقّق نيابد و ثانی مشابهت و مماثلت است يعنی تا شئ مشابهت بشئ نداشته باشد بهيچ وجه تصوّر حقيقت آن نتواند چه كه فاقد مراتب و عوالم آنست چگونه تواند تعقّل و تصوّر آن نمايد مثلاً حيوانات و نباتات و جماد هرگز تصوّر حقيقت انسان نتواند زيرا من حيث الحقيقه در ميان انسان و اين اجناس بهيچ وجه مشابهت و موافقت نبوده و نيست و اين بسی واضح و مبرهن است كه از برای ذات حقّ سبحانه هيچ شبهی و مثلی و نظيری نبوده و نيست زيرا مشابهت در نزد حكما موافقت در كيف است و تا دو چيز در كيف موافق و مطابق نباشند آنرا مشابه نتوان گفت مثلاً هرگز روز روشن نورانی را بشب تيره ظلمانی تشبيه نتوان نمود و نار مشتعله موقده را بمياه منجمده مثل نتوان زد زيرا در كيف كه آن درخشندگی و تيرگی و اشتعال و افسردگيست موافق و مطابق نيستند ولكن اگر گوئی كه اين ياقوت احمر چون سراج منير متلألأ است اين تشبيه موافق افتد زيرا در كيفيّت كه آن درخشندگی است مطابقند و كيف از جمله اعراض است كه حال و عارض اجسام گردد و اين ثابت و محقّق است كه ذات حقّ جسم نيست تا محلّ اعراض شود و در كيف موافقتی از برای او تصوّر گردد تا مشابهی از برای او تحقّق يابد و آن مشابه ادراك كنه ذات حقّ سبحانه نمايد و بحقيقتش پی برد فَسُبْحَانَ اللّهِ عَمَّا يَقُولُ الوَاصِفُونَ فِی وَصْفِهِ عُلُوًّا كَبِيرًا پس مقصود از عرفان در اين حديث شريف معرفت كنه ذات حقّ نبوده و نيست چه كه از حيّز امكان خارج است بلكه مقصود معرفت آثار و تجلّيات آن غيب اقدس امنع بوده و هست زيرا هر چه عقول مجرّده و نفوس زكيّه صافيه طيّ عوالم عرفان نمايند جز مراتب آيه مدلّه بر سلطان احديّه كه در حقائق انسانيّه وديعه گذاشته شده ادراك ننمايد و آنچه بجناح نجاح در فضای بی‌منتهای علم و شهود پرواز نمايند جز احرف كتاب نفس خود نخوانند اين است كه ميفرمايد ﴿اقْرَأْ كَتَابَكَ كَفَی بِنَفْسِكَ اليَومَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ مثلاً در دائره ملاحظه نمائيد كه آنچه پرگار سير و حركت نمايد جز بر حول آن نقطه كه مركز آن دائره است دوران ننمايد و آن آيه متجلّيه در حقيقت نفوس ملكوتيّه بعينه حكم آن نقطه دارد كه جميع حواسّ و مدارك انسان حول آن آيه لاهوتيّه طائفند ولكن اين آيه متجلّيه از شمس هويّه و امانت سلطان احديّه در حجبات و سبحات انفس محتجب و مستور است چون شعله نورانی كه در غيب شمع و سراج قبل از اشتعال منطوی و مكنونست و تا اين نيّر سماء توحيد در مغرب حقائق انسانيّه متواريست هيچ نفسی از شئون لاهوتيّه كه در غيب حقيقت انسان مكنونست واقف نه اين است كه چون شمس هويّت از مشارق قيّوميّت طالع و لائح گردد نفوسيكه بعرفان اين مطالع عزّ احديّه و مشارق صبح الهيّه فائز شده در ظلّ تربيتشان تربيت شوند تا آن آيت رحمن چون صبح انوار از جيب حقائق نفوس مطمئنّه سر بر آرد و رايت ظهور بر اعلام قلوب بر افرازد و اين مشارق انبياء و اوليای حقّند كه شمس حقيقت از اين افق بر كلّ شئ افاضه فيوضات نامتناهيه ميفرمايد و سالك چون باينمقام اعزّ اعلی فائز شد مهبط اسرار مكنونه الهيّه و مطلع انوار غيبيّه صمدانيّه گردد در هر آنی بجنّت بديعی داخل شود و در هر لحظه بنعمت جديدی مرزوق گردد صدر منشرح را لوح محفوظ الهی مشاهده كند كه در او اسرار ما كان و ما يكون مستور است و قلب منير را مرآت صافيه منعكسه از صور كلّ عوالم ملاحظه نمايد جميع حجبات عوالم كثرت و ظلمت را بيك شعلهّ نار محبّة اللّه بسوزاند باری مقصود از معرفت در اين حديث قدسی معرفت ظهور حقّ است از اين مشارق قدس احديّت يعنی انبياء و اوليای الهی و الّا كنه ذات او لم يزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود.

ای سالك سبيل محبوب بدان اصل مقصود در اين حديث قدسی ذكر مراتب ظهور و بطون حقّ است در اعراش حقيقت كه مشارق عزّ هويّتند مثلاً قبل از اشتعال و ظهور نار احديّه بنفسها لنفسها در هويّت غيب مظاهر كلّيّه است آن مقام كنز مخفی است و چون آن شجره مباركه بنفسها لنفسها مشتعل گردد و آن نار موقده ربّانيّه بذاتها لذاتها بر افروزد آن مقام "فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ" است و چون از مشرق ابداع بجميع اسماء و صفات نامتناهيه الهيّه بر امكان و لامكان مشرق گردد آن مقام ظهور خلق بديع و صنع جديد است كه مقام "فَخَلَقْتُ الخَلْقَ" است و چون نفوس مقدّسه حجبات كلّ عوالم و سبحات كلّ مراتب را خرق نمايند و بمقام مشاهده و لقا بشتابند و بعرفان مظهر ظهور مشرّف آيند و بظهور آية اللّه الكبری فی الافئده فائز شوند در آن وقت علّت خلق ممكنات كه عرفان حقّ است مشهود گردد.

پس ثابت ومبرهن شد كه مقصود از عرفان معرفت مظاهر احديّه است چه كه جميع مراتب و مقامات بعنايات اين هياكل مقدّسه ميسّر گردد و اين ابواب لم يزل بر وجه عباد مفتوح بوده ولكن ناس خود را باشتغال شئونات مؤتفكه از عنايات يوم الوصال محروم نمايند چنانچه در اين ايّام شمس ولايت از افق ابهی مشرق و لائح است و باين كلمات لاهوتيّه ناطق "قد فصّلت نقطة الأوّليّه قامت الألف الإلهيّة و ظهرت ولاية اللّه المهيمن القيّوم" و لكن كلّ از او غافل و بهوای خود مشغول.

فواللّه الّذی لا إله إلّا هو اگر نفسی رائحه از اين رياض استشمام نمايد البتّه بجان بكوشد كه شايد از اين بحر بی‌پايان نصيبی برد اگر چه در اين ايّام نه چنان عباد از جوهر مقصود محتجب گشته‌اند كه بذكر در آيد جز اكتساب شئونات دنيّه زائله علوّی ندانند و غير از جمع زخارف فانيه عزّتی نخواهند از حصن حصين محكم دوری جسته‌اند و در بيت عنكبوت كه اوهن بيوتست مأوی نموده‌اند بقطره ماء منتنه اجاج از بحر البحور عذب موّاج گذشته‌اند و بظلمت ليل دهماء از ضياء نيّر اعظم اعلی غافل گشته‌اند با وجود آنكه در كلّ حين ببصر ظاهر بی‌اعتباری اين خاكدان ترابی را مشاهده ميكنند فواللّه اگر اقلّ از لمح بصر تفكر نمايند البتّه چون برق ساطع از امكان و ما فيها بگذرند و از اين گذشته باين عقل جزئی پر فطور اراده نموده‌اند مقامات و مراتبی را كه از عقول كلّيّه مستور است ادراك نمايند و چون اين مراتب در تنگنای عقل سقيمشان نگنجد انكار كنند با وجود آنكه جميع اعضا و جوارح و اركانشان شهادت بر حقيقت آن مراتب و مقامات دهند ان شاء اللّه اميدواريم كه از انفاس قدس رحمن كه از يمين سبحان ساطع است نفوسی در ظلّ حقّ محشور شوند كه بقدمی از سدرة المنتهای عوالم عرفان در گذرند ﴿وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَی اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ چه قدر حسرت و تاسّف است از برای انسان كه از فضل اكبر محروم ماند در اين فصل ربيع الهی كه اشجار جنان باوراق و رياحين حكمت مزيّن گشته و عندليبان رياض هويّت ببدائع الحان بر افنان شجره طوبی در تغنّی و ترنّی و سلطان كلّ در انجمن بلبلان شيدا كشف نقاب و خرق حجاب فرموده فطوبی للفائزين.

ای حبيب اين بال و پر در هم شكسته گل آلوده را كه از قدم عالم حكايت ميكند بريز تا بپرهای عزّ توحيد در اين فضای وسيع و سماء منيع پرواز نمائی بجان بكوش تا بمائده بديعه كه از سماء هويّه در نزول است متنعّم گردی و بفواكه قدسيّه از شجره لا شرقيّه و لا غربيّة مرزوق شوی اين طيور آشيانه حيرت را شوری ديگر در سر است و اين آوارگان سبيل محبوب را جذبی ديگر در دل بايد چهار تكبير بر ما كان و ما يكون زد و عزم كوی جانان كرد چشم را از غير دوست بر بست و بجمال مشهود گشود و سامعه را از كلّ اذكار پاك و مطهّر ساخت تا از مزامير آل داود الحان بديع مليك محمود استماع نمود

ای دای پر عطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من

در سحرها مونس جانم توئی مطّلع بر سوز و حرمانم توئی

هر دلی پيوست با ذكرت دمی جز غم تو می نجويد محرمی

خون شود آن دل كه بريان تو نيست كور به چشمی كه گريان تو نيست

در شبان تيره و تار ای قدير ياد تو در دل چه مصباح منير

از عناياتت بدل روحی بدم تا عدم گردد ز لطف تو قدم

در لياقت منگر و در قدرها بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء

اين طيور بال و پر اشكسته را از كرم بال و پری احسان نما